

که دید آنحضرت انتظام ممالک خراسان فرموده و بسبب شرح بعضی سوابق و بسبب عراقی سبب خدمت
فرمود و در عین حال که شایسته حال مملکت خراسان بود و رغبت آنجناب متوجه تشریح خراسان
می شد همین که آوازه توجه ارباب جهانگشایی متوجه سمع او می گشت راه فرار و پیش می گرفت
در مرتبه اخیر که آن شاه حجاجه پنبیه عطف عثمان فرمودند با آنکه معظمه بلاد خراسان در قبضه آنحضرت
درآمده بود و بجز و اصفحای حیت موکب همایون پامی ثباتش از چهار فقه را با ای و او می بود و آنرا
شده با پنجار عثمان باز کشید با دشا حجاجه در کمال عظمت و جلال در بلاد هارم شمال هرات
نزدول فرمودند بسکته آن دیار در سایه الویه معدلت و جهانمانی آرام گرفتند از رحمت اقبال و بیگانه
آسودگی یافتند بعد از فراغ از انتظام ممالک خراسان متوجه فتح قندهار شدند و در اندک روزی کران
دیار و قبضه تصرف آن بادشاه ملایک سپاه درآمده متصرف منصور عثمان خود حیت بموجب هرات
منطقه ساختند چون خبر معاودت آنحضرت از یورش قندهار به بخارا رسید و او همه به عین تمام
و سلاطین و بزرگیه استیلا یافته ایلچیان بخندان با تخت و پایا از بلخ و مرقند به نگاه سلطنت و تان فرستاد
توینت فتح قندهار باور ساندند بعد از آن پای و در اسیران و پیاپی به از آمد و شد بنیامده و متعلقان
و تا اگر در شورینه است از عین تسعانه مرض صعب بروی مستولی گشته در بخارا در مقام سینه بخاران
جان داده بعالم عقبی استیافت و هم برین هیچ آن بادشاه حجاجه با رویه محاربات بوقوع آمد و به نیروی اقبال خود
تاب محاربات اولیای دولت قاهره نیاورده با وی صلح کرد و به منفصل این محال که سلیمان بادشاه روم با شوالیه
منفصلان تفاوت لزوم چهار مرتبه لشکر بدیا کشید و با دشا حجاجه ساز عهد آغاز نمود و در مرتبه تحریک و استخوان
اولا مه نکلو که در زمان خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل مرحوم در سلک مساویان انتظام داشتند
راتب نوکری ملی کرده بحسن خدمات سپاسنامه برتبه امارت ترقی کرده در زمان اختیار و اقتدار
در امرای آذربایجان شده بود بعد از گشته شدن جزیره سلطان بخوار است که بجای
روکین میرزا بحسن مراتب مورد دولت باشد چون مقصد و شکر قبول نمودند بحقیقت تربیت این دو
برطان نسیان گذاشته روی ازین دولت بر تافته بود و در وقت در آنجا ایکنه قندک و در بخارا را به تشریح

یان بود با سه هزار کس از مبارزان رزم آزمای که از جهان یکبار و هفتصد قورچیان عظام و همه
 را بود و چون قطب فلک مردانگی پای تنور و وقار استوار داشته در مقام خود آرام داشتند بعد
 بطله که گرد و بخار زوشست علم سفیدی بنظر بادشاه جنت مکان در آمد که با گروه اینوه در مسرکه
 ستاده بر آنحضرت چنین معلوم شد که عبید الله خان و کوچم خان آمد که با سپاه خاصه در قلب السیاده
 ماوران اوزر کبیر که فوج فوج از تعاقب قزلباش بازگشته تهنیت فتح بخوانین میگفتند درین حال شاه
 نجاه مبارزان موکب اقبال را که در آنمکان توقف داشتند امر فرمودند که مردانه وار بر سر آن گروه
 اخته پای علم سفیدخان اشهب نیز گام باز کنند و بجز تیغ خونریز دست هیچ حربینه برند و هر کس
 زخمی نند تا کام کارش نبرد اخته متوجه دیگری نشود جنگی فدای دار بهر ای حیوانی بر سر آن گروه نندارد
 و در بکان خونخوار تاخته سه هزار شمشیر صاعقه کردار در یکبار فرود آورده بهر کس خمی زدند او را گذاشته
 دیگری پروا نداشتند جنود اوزر یک که زیاده از چند و چون بودند از ضربات پی در پی تهنیمای الماس فعل
 مانزبان اکثر مجروح و ناتوان گشته فرصت در افعه نیافتند قلب بهم بر آمده از یکدیگر پاشیدند کوچم خان
 و عبیدخان چنان سر اسیر شدند که جز فرار چاره نیافتند و بسک جمله دلیرانه آن فدائیان جان نثار گشت
 بران لشکر پیشار افتاد سلاطین و زبک بعد از چنان فتحی چنین شکستی یافته بکام و ناکام راه انزمام پیوند
 عبید الله خان که ضرب دست یکی از قورچیان که بر مغزش رسیده بود سماعش تصور یافته بین
 مکر عبید مشهور گشته با اتفاق کوچم خان بعد تشویش و تعب از آن در طله خونخوار جان بسلامت برود
 بطرفه ایستاد هشت هزار از آن فرقه شمشیر برق ماثرو چهل نفر از علمای ماوراءالنهر و تاشکند که همراه
 آورده بودند که در پای علم صحبت فتح و نصرت ایشان دعا کنند چون با ایشان جنود و حاجت کرده یکی
 در پای علم گشته شدند بقیه السیف این جماعه که همراه جانی بیک سلطان از تعاقب قزلباشان گشته
 بکام تمام چو انجمنی از روی عبید خان تصور کرده و شب از روی همایون فرود آمده بودند و
 در دم کشته شمشیر نازیبان شدند جانی بیک سلطان لحظه ثبات قدم در آمده آخر الامر را فرار پیوند
 در بنر و سخت بند و درات از حد چین فتنی که در از منده سالت که تری قویع یافته قرین حال و بیای و

یکی بیست و چهار از استیلا بر روی آورد و شاه و الاچاه مبارزان شدند
 فی الحال را با طراف و جوانب لشکره میان تعیین نموده و سینه برای نمایان کرده شب و روز در میان
 سوخته نمیکند اشتند هر روز جمعی را بدست آورده بقتل میرسانند چنانچه اطلب است و وقت از روز
 بود قدم بیرون نمی توانستند نهاد و آذوقه و علف را در آنجا آورده و عین وجود و خفا گرفتند
 از فغان زمان یکسان بودند و در میان از استیلا می نمود شروع در غارت شهر کردند اما از
 جنس ما کول چیزی بدست در نمی آمد در عرض سه روز که سلطان سپاهان در شهر تبریز اقامت
 داشت چندین هزار اسب و استر از بلخ قوی از قوت اقتاده بخرگان آمدند و در وقت سلطان سپاهان
 طبل در حال کوفت اجماع انتقال پیش غریبانه نمود و تا صبح بر سر سپاه ایستاد و بعضی راهی شد
 اجامه و او باش تبریز دست بقتل در غارت در میان بر آورده و جمعی از شهر تبریز اجامه و
 او باش شهر را راه عدم پیوند شاه و حجاج بدست از تعاقب باز نداشتند و کوه و کوه و کوه
 نمایان میکردند و قلعه غارض را که در مابین حجه و سعده و ارض روم واقع است قهر او چنان گرفته و میان
 نمودند و در میانه و رعایای آنجا معروض تیغ یا ساگر و دیدند و انوار قاهره تا آنجا راه و خاد و کوه و
 غارت نموده خود بنیور و می اقبال کجای خلیس و تاسیس اما حمله و ایت موش با او دیار کرد و آذربایجان
 و قیام از قانع قلعه و جمع روم میان فرو گذاشت نفرمودند و درین قسمت قریب بیست هزار کس رویم
 تیغ انتقام غازیان سکر طرف سکر راه عدم پیوند نمایم موفور بدست سپاه منصور افتاد و از آنجا شهر را
 سب و یکصد هزار کوه سفید و پنجاه هزار گاو بود دیگر آنرا برین قیاس باید نمود و مرتبه چهارم که با خواهی
 سکن در شاه سبکی از زن الزوم خرم توجیه ایت عجم نمود و در ای جهان آرا به ان متعلق است
 که قبایل در حرکت سپاه روم لشکر آن مرز بود و کشته مخالفان و شتم الغائبه از کوه شمالی بسزاد و کوه
 در نشان را چهار کرده کرده هر گروهی را بسکر و یکی از امرای عالیقدر بطرفی فرستادند
 و ان تاسیس و تاسیس و حجه و ارض صیص را با صحرای موش آباد سوخته و غارت
 می و اگر در مقابل ایشان اقدام نمود و غارت توی و دستهای غلبه

کرم ساخت خواند کار و را اول حال قبل پادشاه با چاه هزار کس بصوب ولایت بجم فرستاد
 فوجی از فوج قاهره بر سر او ایلتخار فرمودند قبل پادشاه مقابلهت نیاروده تو بهار از آنجا که گشت
 در ایات نصرت آیات جهت دفع فتنه علیه خان او از یک بجانب خراسان حرکت آمد و از همواران
 مان بخریک اولامه از استنبول بصوب آذربایجان نهضت نموده شهریار بجم اقتدار از خراسان
 بنام توجه عراق شده بیست و یک کوی و کندی آمدند بنیره می اقبال بی زوال جنود غیبی
 پیش سپاه نصرت پناه گشته در سلطانیه برت خطبه مبارک و شکر و دم خلق بسیار از جنود و
 وزیر برت مانده از صورت سر مایلاک شده در چنانچه کی از شهر اوران احو گفته قطع

فترت بسلطانیه انطوت چین گفته که گشت این همه غمگانی را	دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن باد سحر از میان برخواست کس
--	--

ن سلیمان را مجال قامت در عراق نماند سعادت نمود سال دیگر که سنده احدی و از همین وقت
 سلطان سلیمان نوبت تانی لشکر بدینار بجم کشید قدم پاک عراق نهاد و تا در خرمین آمد پادشاه بجم
 بر پاش جوئی بطرف لشکر و میان و حرکت آمدند خرمین لشکر طغر شعاع در مد و در جز
 ای سپاه خواند کار رسیده جنگ کرده غالب آمدند سلطان سلیمان از غلبه جنود قزلباش
 بیان آگاه گردیده استغفیه شده امرای خود را سرزنش کرده که هر گاه از فوج تکمیل تو اول مغلوب
 و شاه قزلباش چگونه پرخاش خواهند کرد و ازین خصه ترک مقابله و مقاتله کرده از در جز
 به خان عزیمت بلکه نریمت بجانب روم منقطع گردانید عساکر نصرت شعاع بتعاقب او در
 در سنان پاشا که از امر او پادشاهان معتبر بود بقتل رسیده جمعی کثیر و جمعی غنیر طغر
 از بیان گردید بمرتبه سوم با خوا می اقتباس میز را برادران پادشاه حجاب که حقوق تربیت
 حقوق عصیان بدل ساخته استنبول فتنه بنحان کا وید و تاویل باطله شور افزای و مانع خواهد
 سلطان سلیمان گردیده در شهر خرمین و تسبیح گوی ای نبوه و لشکری گوه شکوه
 روم تمام و بصره بلاد و عراق عرب جمع آورده با توب و عزای بد و ضرب زدن

و در وقت شتاب و فتنه و بسیار می از امرای رومیه و اگر او مقبول و گرفتار عساکر خلیفه شکار گشته باغیان
 به نوبت بار و درین جایون باز گشتند بعد از معاودت امر استوچ گو شمال اسکندر پاشا شد به نوبت از
 امران نامه بار به کردی شتابه زاده کامگار آمل میرزا با بزرگان فرستادند اسکندر پاشا که بخار نخوت
 به خود بکوشد و دانش او یافته بود و خاطر بخار به قرار داده با متعدد مدعت آراسته بیدزد و خورد
 بسیار به کینه نیت شمرده و اسپه و از خود انجای انداخته دلاران سپاه منصور تا دروان
 نوبت آتیه به بیاید لشکر کرده و در ترمین سه هزار کس از رومیان آورد و مخبری طلعه شمشیر آید
 کابینه شد در اسب یکبار او اسکندر پاشا و شریک نام قولد اقا سی غلامان چند کار و چون
 از راه امن خیزد و منصور در حاله که محسن تا که غلطیه و حکم طرزون و در اسب و شمشیر و دیگر و در این سخن
 که در دستگیرند زاده کامگار و امرای با او در برابر تلخه ارزان الی در فرود آمد و چنانکه نظر او افتادند
 از این نوبت به طرقت و برانچه آن ولایت آتش شیب نارت از بوخته منظره منصور پاشا
 در مراجعت او در شاه چنته مکان که کمر توجیه بر تیر قلاع با او روم بسته بودند و در اقلعه اخطاط
 بر او دست رومیان گرفته حکم تحریب آن فریب و چنان حصار استوار ماناک تو چون بازین هموار
 از آن نواح خیزد به حصار و در تیس خطوت و در شسته قلعه از جیس را محاصره و زود تا مدت سه ماه
 به روم قلعه او از آن بود و آنرا از امر رومی و ولایت قاهره قلعه از جیس بدست آورده بفرموده و در آن
 در این شهر از این است آیت به موب قلعه با گیری از آن خسته است و الی به خیر آن حصار گما
 در آنکه با او به تیر و بگه قواش مفتوح شد سلطان سلیمان که عزم یورش آورد با چنان حزم نموده
 بجای آن در و درین حال به استقامت از وقت استعدا و آمدن نیافت و رسال دیگر که مطابق
 شد از صدق و بیعت و تسکین بود از تشلاق حلسب در حرکت آمده روی توجیه بدین دیار نهاده انواج منصفه
 شد چه با سپاه روم رسیده خسته از آبادانی شهری نگذاشته بار و روی جایون پیوستند چون سلطان سلیمان
 قریب به حد رسید شاه چنته مکان بهی از مبارزان جنود به سعور در اسب واری مردان کار دیده و
 چندان چنانکه از موده بقراولی تعیین کردند که از چهار طرف رومیان خبردار بوده و دستبردها نموده

نو و در آن سینه زین را سخن که آن کشیدشان بلیس ساخته خانه و با کوه بزرگ آتش
 تهر سوختند غنیمت فراوان بدست سپاه کینه خوا. افتاد و منتشر و تصور زاده بود از آن
 یورش اقبال خود نمودند هر چه سپید بود در شورششان خسب و تسوی که درایت تمام خواه لیا
 دولت قاهره گردید بزم جبهه از شکلی ایمنار فرموده از راههای پیروز نشینان همه گذار کرده
 بولایت کرستان در آمدند کفار خدالت شعای بعضی بحیال صعب المساکت پناذ برده و بوی
 قالی حصین گشته مجاهدان سپاه اسلام سب الهم باد شاه سپه انشا هم می جلادیت و ترم و با
 شترکان آورده چندین هزار نفر بفرستید شیرخانان بجانب مصلحین تا فغان چند تا بعد از آن ولایت
 اختلاج گردید و خنایم سو نور بدست سپاه منصور و آه یکی از قالی کرد و تمانت و ارتفاع با چرخ
 اخضر و عوامی مساهمت می نمود و بسیاری از نصاری در اینجا تحسین جبهه بودند غازیان اسلام
 از اطراف و جوارش هجوم نموده بتاینها حضرت یزدانی شهر همه بالای حصا برآمده نصاری از شاه
 آن حال سراسیمه و حیران گشته از جای زمین راه حرکت برایشان مسدود ساختند راه گریز یافتند و در
 قوت نیتزد اشتند مردان ایشان طعمه تیر بهمشیر و نسا و صبیان اسیر و دستگیر شدند و کلیسای که
 در آن قلعه از صنایع و بدایع آفریدگار هست و عقلم و در اندیش قایل میشد که چنان جنگاری از نوع
 بیشتر مکان وقوع داشته باشد الحاح آن بر میان قلعه مذکور چون کوه زاده از رخ بار افشاح سنگ بریده
 کلیسای مشتمل بر چهار صخره وسیع طولانی ترتیب داده جدار بیرون و اندرون آن را صورت و نشان
 بطلا و لاجورد مصور گردانیده پیکرتنی از طلا می آمد با جواهر ابر بران تخت نصب نموده و قطعه
 لعل قیمتی در جشان از عینین آن شکل بجان نشاند و بودند که جوهر بیان صاحب توف هر یک را با نجا
 ت کردند و از درون کلیسای مذکور راهی در نهایت سنگی و باریکی تریس با یکصد و پنجاه درج
 ساور سنگ خار بریده در گوشه کاشی بلا حلقه حواش نشان و انقلا به دوران
 بجهت استند او بودند درهای فولادی در خانههای بیرون کلیسای که در طلا در می اندر آن
 مرتب ساخته بودند شاه حبت مکان تماشای کلیسای مذکور قدم رنج فرمود و بلیست نزار کشیدشان

محبت و پروردگاری که شکرهای این ابواب و آقا شریف المصطفی است و در این ابواب و آقا شریف المصطفی
 سلطنت کرده و در ششادین و ثمانین و تسمانه روی زبان جاودانی آورد پیش مراد نامی بر منبر
 باو شاهی نهاد و او نیز تا چین حیات شاه جنت مکان ایام جلوس اسمعیل میرزا بر شرف قدیم مصالیه و در
 تیم بود اما بعد از فوت اسمعیل میرزا در زمان جلوس نواب اسکندر شکر سلطان محمد باو شاه نقض نمود
 و این بی بی پدران کرده عالم آرسیده را بشورش آورد و ابواب بلا بر روی بر ای کشور و چون همواره
 پندارم غم خوار و جهان کنون خاطر حق پرست شاه دین دارت رعیت پرور بود و بجهت مشاغل عظمی که
 در دفع دشمنان قوی است شرقی و غربی و در چیز تاخیر و تعویق می مانا به عذر ملک در مدتی که فرصت متوجه
 شغری نصاری که جستان و تسخیر قلاع آنجا گشته در آغاز فرمان روانی و ایام سعادت فرجام جهان آرائی
 چهار مرتبه بنفس نفیس لشکر پادشاهت کشیده چند مرتبه دیگر لشکر پادشاهت در مرتبه اولی در شهر شمشیر
 از بدین تسهات ابراک مشوبات خرابطرت که جستان ایغا نمود و بشهر قلیس خیمه در آن ظلمت آباد
 کفر بنیاد و آتش نهیب و غارت افروخته گشت مروان ایشان طعم شیر ابدار و نسا و عبیدان اسیر گرفتند
 غازیان نصرت شعار گردیدند و کرجی که از جانب نوار صواب حاکم قلیس بود و با جمعی گرجیان بقلمه
 گریخته بود از هیبت و شکوه سپاه اسلام رعبت هراس بر و غلبه کرده از قلعه پایان بیرون آمده سعادت اسلام
 دریافت پس از آن متوجه تسخیر قلاع دیگر گشته هر کس مالک توفیق ربانی بکلی طایفه شهادتین گویا گردانیده
 خلاصی یافتند و سایر کفره رخت بر او بیاید یکشایدند و لواری صواب بالبیاری از کفره فخره از آنجا فرار نمودند
 خود را بکوه های سخت و بیشه های پر درخت انداخته از جنگل شیران همیشه ایجا خلاصی داد بعد استیغای
 مراسم جهاد بنمان آیات نصرت آیات را بصوب مراجعت انعطاف دادند هر شبه و و یکم در سنه ۱۰۰۰
 خمسین و تسهات که و کب پایون بعزم تنبیه به تمام میرزا که در شیروان آثار خلاف از و بظهور می آمد در
 حرکت آمده بود او و والده خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده در مقام اعتذار در آمده شاه جنت مکان
 فسخ عهدهت شیروان نموده لشکر بیکران که در ظل لوای آسمان فرسای جمع آمده در قلب شتابان
 شغری گرجیان شاد چون بسکن و مقام گرجیان می ایمان رسیدند متوجه بمانی غازیان سرافشانی آغا

شکست عظیم خورد و از بی اتفاقی بر او را از امیران و در عهد و دلاوری و کمالی که در نیرنگی است
 نتوانست نمود و چاره کار منحصر در آمدن ایران و توسل به ستم بدین خانوار و در نهایت نیرنگی است
 از روی عالی و اسماح افعال هر جا گذاشته شده از او کامکار سعادت پرور و جلال الدین محمد کبیر اگر در
 همان ایام از کتب قدیم بهر حصه وجود نهاده بودند و طفلی ضعیف بود و در پروردگان عالم بیان بسیار شگفت
 بنصرت و از امر او خواص ملازمان جان نثار که مشتمل ایشان بر ارمغان بهر امور و شرفی از آن شوق فرموده
 از راه چول بولایت سیستان در آمده از آنجا فریضه اخلاص مرقوم قلم شکبار که در اینده بجهت است
 فرستادند که صورت آن بدین شرح است که مرقوم میگردد و در مکتوب صداقت با ایشا که در اینده بجهت است
 که بخدمت شاه جنت مکان قلبی فرمودند بعد از ادای وظیفه و عاود احوال من که شیوه و مرصیه در اصل صحیح
 اختصاص است با وجود قلمت بزرگی خود در اذنه مثال در نظر شمت جاه و جلال حضرت شاهای قلم انبی
 که منظر گاهی و منظر کبابی او صفات کمالی است نموده می آید که چه چیز آن نور را در تجارندامها چشم نام
 این نظام عداوه بود اما سر آریقه عجب و اخلاص بر قلب چون اصحاب تشریف متعلق بر این تشریف بود
 حضور پر نور السور آنحضرت که موجب حصول انواع سعادت و کرامات است میگشاید و بجز
 از توجه و جبر این شهود لطیف می چشید تا آنکه از مردود هر دو در گوش چرخ بوقلمون و از کون از غضا
 شوا و عظم بنده بنگنای اعظم رسید بگذشت از سر آنچه گذشت چه در پیاوچه که در چه در شست
 اکنون مجاید اقبال از بهر شایسته بال غیر عظمت و اجلال در طیر است ایستاد از حضرت پریم چون است
 از بعد از ریافت دولت ملاقات که موجب حصول سبب از مرادات است مقالات و مقالات سعادت
 آنچه قابل عرض است معروف شود انشا الله تعالی چون اخبار و حصول بکتابهای این و نامها و شاه و الاما
 در اوجت مکان رسید آن منظر شیوه فتوت و معجزات آن مردی از مردان است یعنی قدم سرت کرام
 است و خبری باری بی انداز و بطور آورده استفاق و در حالی که از آن حضرت نسبت
 آن با ایشا باهست و قریب یافت از منتهی زمان که در باب حیات آن علامه در دوران بود
 در شرف و کمال آن ملک عالی نام محمد بن ابوالحسن که در اینده بجهت است

شاه چست مکان در آن چند روز به روز بطور شامس صحتی طبع انداخته چشما می طویارده با امانی سه و ده
 می آرزستند و در آن محل بخت افزاوم بدم بجهات مستغنا نه بسا پیش تا هر چند این آنکه است و گشته است
 بسیر و شکار کلفت زدای طبع اقدس آن با و شاه عالیجا بوده بعد از شش ز میسر و شکار و در روز بیستین
 جشن عالی ملوکانه بطرفی بزرگ انداخته و در آن مجلس سخن و بازی و گفتگوست که بخت زنده است این روز بود
 بودند از جوهر و تاج و کمر بدم صبح و آتش ز زکار عاقی و در عرض و نورنگ در خطای و پوین و در طایفه چنگ
 از که جگر و زره تنگ حلقه داوومی و قتلگماهی جود دارد و اسپه پادشاهی را در و است و است و است
 قطار شتران کوه پیکر و نیمه و خرگاه و تعد و حرم و دیوانها و سا سبانهان طایفه شکر و ارامی ماه و
 پینقش و خیام و کارخانها مع اسباب هر کارخانه طبل و علم و یراق و نهار و نایب و نیمه در نیمه میان چنگ
 و شایسته است نیز بانی چنین باشد تکلف فرمودند و با او مقرران نعتی است بنشان و نایب و در نایب است
 و افره و فرخو حال محنت فرمودند و از زمره امرای امیران را از علم و نظر و شجاعت شایسته همه
 از چند خانمانی آن سلسله علیه اختصاص از شاهزادگان که اسکار سلطان مراد پادشاه و در هر یک
 از طوائف تزلزل باش بسیر کردگی بود اقی خان قاچار که از امرای معتبر و لایق و االیق مراد بود
 شاه علی سلطان افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاطو حاکم سیستان و سایر مراد و سید نصر از
 از قورچان خاصه شاهی پیش سفیدی کجای شاه و روی و سایر امرای که بک استخوانه است همین فرمود
 مقرر داشتند که این جماعت تا در ملازمت باشند حکم و فرمان آنجناب حکم و فرمان میشد و ولی نعمت
 خود دانستند از فرمان پیاوشن خلعت نور زنده و پهنه می که ما موگر و دید بجان و چنان بود آن اقامت
 تا از آنحضرت مرخص نگردید و خود نماینده القصد آن با و شاه و الاجا و بعد بسیر شهر تبریز و طوائف
 لطان الاولیا شیخ صفی المله و الدین رسم و واع بجا آورده بدان قوی و اهل فیج روسی توحید
 اسان شاهزاده کا مکار و امر او که اگر کوفی پوینست و بقیض نیست حق تعالی
 و در این دو دو مان در اندک فرصتی برادران افاق شریعت نامربان که را زده یعنی
 داشتند تسلط یافته سر سرشان مالک کابل و غزنین بدخشان در ر بقیه اطاعت و سا و رده لوانی

ایستادگی من المبداء الی المقطع بر طمی وقایع زمان دولت هما یون نقل نموده معلوم میگردد و محال است بهر دست
 صدی و بیست و سه ساله آن با و شاه عالی جاه و بدار السلطنت بهرات رونق افزا شده محمد خان شرف الدین علی
 ایوب از امرای نراسان و شاهزاده عالیان سلطان محمد میرزا بجز ملازمت فائز گشته بدستوری که از شاه
 نیستد بهر آن ماسور بودند و قیقه از وقایع تعظیم و احترام آن پادشاه حجاب فرود گذاشتند نگارنده بخدست لایق
 اقدام نمود و شکستهای لائق بنابر آنور میرسانیدند از آنجا محبوب قزوین نهضت فرموده چند گاه
 در آنجا بفرمانت شتر استراحت برداختند از آنجا پیرام خان بخدست اشرف فرستاده اظهار شواهدش ملاقات
 نمودند و این قطره را در سلک نظر کشیدند در سال داشتند قطعه

<p>شیر و شیرین است تا غنای طعم روزگار سفاکندم نهامی جو فروش طالع شیرین است و عمری شسته برین گره التماس شاهان ارم که با خلع کنند</p>	<p>تلاوت فصاحت شیرین کرده است طوی طبع مرافق بار زن کرده است انبیا کین عدوت وی من کرده است آنچه با سلیمان در دست اژدها کرده است</p>
--	---

بعد از وصول پیرام خان به بیلاق سورب قشرب آورده و فیما بین صورت ملاقات در آنجا روی نمود
 چون بیک فوجی او روی گردون شکوه رسیدند برادران گرامی شاه جنبست مکان پیرام میرزا و سایر
 باق نشی جهان نیز به سویدن بیک قوری باشی افشار و شاه علی مهر دار و القدر و سایر امرای او را
 استقبال متعاقب یکدیگر فوج فوج نورباشیان عظام و قوریان گرام و اصناف خادم
 طبقات شرم آراستگی و پیراستگی تمام رسیدند لوازم کورنشاست و اواب تجیات بجا آورده چون
 بارگاه سپهر اشتباه رسیدند از مرکب پیاده شده بمیان قور در آمدند شاه جنبست مکان از خرگاه خاص
 بیرون فرموده ساحت بساط سعادت مناظر بارگاه خلافت را بقدم تعظیم پیچیده باین بزرگان در
 رسم کیان بان پادشاه عالیشان ملاقات فرموده رسم معانقه بجای آورده قران سحرین اجناس
 نیرین دست داد دست آنحضرت را گرفته بخرگاه آورده و پایکدیکر چون دو دوست یکدل
 دوستانه بی تفاق داشتند و از جانبین سخنان در لایق حقیقت پیران شایسته را گردیدند

زه است بعد از چند سال که میان آن دو صاحب اقبال حرب و قتال از طرفین لشکر کشی و جنگ
 جدال خواهد بود و بعد از وقوع مصاحبه بر خلاف قانون و در دمان عثمانی که از پی نورستان در آن سلسله
 مصلحت است اول سنان بیگ را که از مقر بان خاص آن با و شاه بود بر سر همه مسالمت فرستاد بعد
 یقین سنان بیگ علی پاشا حاکم عرش و حسن آقا چاشنی گیر باشی خواند کار با سعید کس که با اهل زمان
 بعد دیگران مجموع مقصد و شصت نفر بودند با یکدیگر آمدند تحت و پادشاه از هر صید آلات و کمر خنجر
 و پیشه و آتشه نفیس و رنگ و نفاس هر دیار آورده گذرانید در سنه و تسع و تسعین و تسهائیه خسر و پادشاه
 در از خطای سلسله عثمانی و مرد بارای و پیش عالی شان مصالح اندیش بود با علی آقای بوی با
 خود کار با کتب صداقت اسلوب آمده متعاقب ایشان ایاس بیگ نامی از معتبران خواند کار
 بدرگاه خلک مدار رسید و پادشاه و ارمنان قیصری به نظر شهریار عجم و فرمان روی ملک کسری و جم
 در آورده از جمله پادشاه چهل اسب شامی بدو عرقی بوده که هر یک بر اسب از نیک نامی و خوبه
 و در کتانی میزدند باز نهیهای مرصع طلا و نقره و مطلقا در جلهای زر رفت روی و مواز می یافتند هر
 عدد از شرفی و نفایس آتشه و اجناس علی بن اقیاس همهت بحر خاصیت خسر و انجم آن پادشاه
 بر طبق نام از شاهزادگان کرام و امرای عظام و حکام تغور و مالک تورجیان و اعیان طوائف
 و زبانش علی آتشه در جات هم عطا فرموده و بحبت سلاطین عظام او را که نیز که بر محمد خان که از عهد
 پادشاه بخارا و سلطان ابوسید بنان وانی هم فرستاد ابوالمحد خان و جاجم خان سلاطین اورگنج
 از تحت سلطان روم همه در الوش فرستادند بعد از فوت سلطان سلیمان که پیش سلطان سلیم
 مالک و مالک قیصری و صاحب افسر و در گشت در سنه و تسعین و تسهائیه محمد آقا نام از پی شکست
 شصت تمام در سلطنت قزوین آمده نامه شیرین خان محموی بر تو اضمات پدر فرزندانه و تکلفات
 و تاکید تمام در انعقاد قواعد مصاحبه و استحکام بنیان پدر فرزند می نمود و در
 تسهائیه و کیل سلطنت معصوم بیگ معنوی بیخ رفتند و در سراج
 از پی در مقام پیش خان میرزا گشت و در به شهادت یافت و در سنه و تسعین و تسهائیه از بطن

تمامی بجانب هندوستان افراخته کاسیاب صورت و معنی گردیدند از پاشایان و امرا
 آن که بر سر او مانده بودند روی توجه باستان فیض پستان شاه جنبت مکان آورده
 بدرگاه معین نزدیک شکر کن السلطنت معصوم بیگ صفوی و دیگر امرای عظام پذیرد
 و بدرگاه سپهر شهباه آوردند شاه جنبت مکان چند قدم پیش آمده رسم مصالحه بجای آوردند
 ضعات اشتقاق آمیز و کرمهای محبت انگیزه ظهور آورده بعد از ملاقات و تکلفات برسی
 مازل و کثافت و آورده ما محتاج سرکار او هر روز مقرر گشت تا در خدمت اشرف بوده
 زو کرم بوده سوای علو قیومی و سوای آنچه در تقریبات از تقو و جوهر مرصع آلات و
 کت طلا و نقره و مخفیانه خوب و کتب نفیسه و قالینهای کرمانی و خوشقالی زر لفت و ندر کرم
 شیخ قاضیهای پیر و پادشاه شده و آنچه بدفحات نقد با و تکلفت فرمودند پانزده هزار تومان است
 از که سلطان سلیمان پدش کبر ایلیان بخندان و معتبران خود و رستاده خود قلمی نموده کرده
 بقدر رستهای فرستاده های اینجانب سپارند و اگر بصلحتهای ملکی زنده بدست و اون ملایم
 اشده چشم جهان پیش را از نور بصیراری و خاطر گل گردانیده شاه جنبت مکان این معنی را از طریق
 دست و صورت و در وانسته مرگوز خاطر خاطر آن بود میان پدر و پسر رفع منازعه و خصومت
 میوه نیرلال موطنه اش غنا و جدال فروت اندرین آنها جنبت باطن خود را بطور اور
 بحران خود و او را غم نمود که شاه جنبت مکان غم در نموده بدین پیش را آسیدی رسانند
 و انداز توین حصار می قایم کرده کس بخون کار فرستاده از و کمک طلب نموده وانی و لا
 بچم کرد و حیران او صورت مواضع بعض اشرف رسانیدند لاجرم بجای اعمال خود ما خود کرد
 با حاکم لوای دولت آن بادشاه گردون اقتدار بنوعی از تفلح یافته و طارک اوج اقبالش ملت
 زفته بود که بادشاهان دور و نزدیک شرم سوالاتش در مرز و دول خود کاشته با رسال تحف و
 لافقه و تسبیحات را اقتدار تباط صورت و معنی را با حضرت استکلام میدادند و در
 آن کرم بطور خدمت اشرف و در سر و قیاس زمان در غنم بادشاهان آن عثمان سلطان

بقیه روزی در اقبال گذرانید و رعون ایسا بود بغیر ایستادن باقیه روزی شاهنشاهی پویه و چون سلطنت
 کرده در عهد پادشاهی سپاسی و رعیت گاه بیابان فریخت و عاقبت بود در پیش مردم و انان
 سلطنت را نظام و انتظام داده بودند در عهد ایران در همانی بود اختیار شدت و
 قدوه قانون بود و ایام زندگانی آن بانی مبنای جهان بنام شخصت و پادشاهی کیه و در دست پادشاهی
 روز بود هشت سال در زمان وادخورد سلطنت خراسان کرده و پنجاه و سه سال به شمش ماه
 و بیست و شمش روز سه برابر ای ملک است ایران برده است محمد ثبات طبع و قوادش باروی مهران و
 باروی شهید مقدس و مطلقا گردانیدن گنبد مبارک و باش سعادت آباد فریون و جوارت تبعه بود
 و چهار بازار مسجدی که در ساحت آباد و بلده تبریز واقع است از وقایح که در ایام فرزند و فرزند
 بود مجموع آمده یکی آنست که در شهر اثنی پیشین و قسمنامه جمعی قلندران بی سرو پا و لوتیان قلندری
 لوتیهای بنگیا نه بکار برده در اسلاق سوربوق سلطان بنظر انور شاه نسبت مکان در آمده در کلباس
 عقیدت و حسن اخلاص بد اعتقادی خود را منبصه ظهور آورده اسناد و میریست با نخطت کردند
 هر چند آنحضرت خواستند که بالائل قاطع ایشان از این عقیده فاسده باز آورده و جوخ نکند و بسیار
 بسر حد افراط رسانیدند و شجر بدان شد که پادشاه وین دار شریعت پرورد در عقاید سیاست آن
 کرده بد اعتقاد در آمده تا سر یکیک را فرایشان بغرب تخاق کوفته بد بار عدم سیفست و اندو دیگران
 بهمان کلمات لا طائل زبان کشوده از ان عقیده فاسده جوخ نمیکردند تا چهل نفر از قلندران
 بنگی بدین جهت سیاست یافتند در مقام مناسب نمود که احوال استد نمودن پادشاه حجاب
 همایون پادشاه انار الله بر پادشاه از شاه نسبت مکان شاه طوماسب و سوانج و احوال آن ایام تا
 حین مرگ آن خسرو عالی مقام بصوب قندهار از روی تاریخ اقبال نامه جهانگیری تصنیف محمد شریف
 محمد خان کازان تواریخ معتبره است نوکر نیز خامه بیان کرد و میگویید از اشجار جوان میر حوری
 میر قاسم بود پادشاه قلعه اوزبک توجه فرمودند و چون مکتوب محبت اسلوب آنحضرت ایشان
 رسید ازین مژده بغایت خوشوقت گردیدند و مقدم گران را نسبت غیر شرفب شناخته از اول

و اعوایب را دیده است او میگردد سلطان سلیم علی اقا نام ازین جهت تمهید معذرت در برابرش
 آورده بود آنرا در افسه بخدمت شرف فرستاده بودند در شرف حال - لهما زمان و اطمینان استقامت
 در حوائج ایام در مدتی در گذشته غرض پذیر گشته بودند و پادشاهان جنگی نثر او از بکیه در
 سینه در ایام دیده است که کسان ترا سلطانان که در آن عین باکم بچرخ ترا بیج بود و آدینه بهادر
 مشهور در ایام در عید العزیز زمان ولد عبید خان که پادشاه بخارا بود و خدای پیروی بهادر
 را بپه در مسامتت با پان سر بر مخالفت مصیبه فرستاده اظهار صداقت و رفع مواد خصومت
 سرایت نموده و ایلیان خوارزم و اورکچ خود اکثر اوقات آمد و شد می نمودند و از جانب سلطان
 عظام و بن علی انحصار نظام شاه و الی احمد اباد و قطب شاه و الی کولکنده و حیدرآباد و علی عادل شاه
 و الی بیجا پور که دعوائی محبت و ولای خانان حیدر کرار نموده بودند و در اشیاء قیمه اطهار می نمودند
 که در ایلیان بخندان آمده اطهار عقیدت و اناناس و اینکه در مالک ایشان خطبه اثنا عشری بنام
 و القاب آنحضرت خوانده می شود می نمودند و تحت و پادشاهان در ایند سلطان محمود و الی بکر سید
 ابوالکارم شاه ایلی خجسته پیام با تحت و پادشاهان فرستاده و از سلاطین فرنگیه پادشاه پرتگال و پادشاه
 ایلی کاروان با تحت و پادشاهان که در دیار اسلام نظیر آنها بنظر ارباب بصیرت و نبینش که در آمده بود
 آمده اطهار ارادت و اخلاص موروثی نمود پادشاه اسلام پناه جواب نامه آنها بجهت ظهور
 بعضی اعمال مخالف دین اسلام و عدم روح شاید که از نصاری حرون صدور یافته خود نظر
 در زمان جلوس نواب سکندر نشان سلطان محمد پادشاه مخلص شده بدین خود شتافتند با جمله
 روز بروز شکوت و جاهد و جلال آن پادشاه عالیجاه ارتفاع آسمانی می یافت تا آنکه در شهر سته
 بخار زنت ایندی پیوسته اول در بورت شیروانی که در میان باغچه حرم و دیوانخانه بود با
 گذشتند در زمان اسمعیل میرزا نقل مشهد مقدس کرده در روضه خلد آسای رضویه مدنون سلطان
 بجهت اتفاق پانزدهم شهر صفر که طائر خوش بجانب قدس پیروز نموده پانزدهم شهر صفر بالعام
 انجمنی سوای تاریخ از یاد از برکت حسن احوال زمان دولتش تا پنجاه و چهار سال سلطنت استوار

سلاطین روزگار تاج خواقین نامدار الفویدر من عنایت نصیر الدین محمد جلیون پادشاه شاهانده

عزیز حساب الامال زیسته بود چه مقدار هم در وجوه روزی نمود

مفروضه ای سپید صبا که در پیش مقدم است
باشد آن روز که در بزم و مجالس یکدم

دای جان گشت معطر بشیرم دوست
بنشینم بر آرد دل خود هم در دست

اقدام بی ملال و توجه آن پادشاه فرشته احترام اغنیمت عظمی است بدانکه مسلیق و شیر شسته است
حاصل ولایت سبزوار را از ابتدای عمل توشیحان بدان ایالت پناه محبت نرسیدیم و در خود
وزیر خود را بد آنجا فرستاده که مال و اجبی و وجواریات و دیوانی اخبار از ابتدای سال حال
تصرف نمود و بمواجبش نظر اثر و ضروریات خود و در نماند بستمونی که در این نشان مذکور است حاصل
عمل نموده از مضمون مطامع تخلف ننمایند و پانصد کس از مرد و حاکم آن در روز یک اسب کس
و استر کاب و یراق دیخور آن داشته باشد یقین نماید که مستجاب است با درگاه صاحب اقبال
رفته با صدر اسب بدو که از درگاه معلی معده زمین کالان بکشت است در تیر ماه باشد و آن
ایالت پناه نیز از طوایل خودش اسب بدو آسوده خوش نمک فوی حبه که الاق سوار
آن سوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد انتخاب نموده و زمینهای اوج و می نقشش با سخاوتها
زربفت و زر دوزی که لایق اسپان و سواری آن پادشاه بجای پادشاه پسر اسپان بگوید
نهاد و پسر اسب را بد و نفر ملازم خود روانه گرداند و اگر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب بخورد
مرحومی علی بن اشیانی انار الله بر پادشاه با نام نواب جلیون مارسیه بجو بفرستد لطیف بکلان بود
بشمیر طلا و کمر صحت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه ساکنند آنگین فرستاد پادشاه
چهار صد توبه نخل و طلسم زرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست پانزده جهت نامه آنحضرت
سمت ملازمان کاب نظر انتساب آن کامیاب و قالیچه نخلی دو خوابه طلا بافت و یک کدی که در
تقالین دوازده در می گوشتکالی خوش قماش دوازده چادر قرمز سبز سفید
بقی اسبق سازند و وزیر روز شریف لذیذ سر بر او نموده تا تمامی سفید که با سخاوت

شاه فرمودند که تا سه روز در قزوین که پای تخت ایشان بود تقارن شادمانی نواز خندان و مکتوب
در جواب نوشته است مدعی تشریف حضرت اعلی با تخت و هدایا مصحوب مقربان خاص رسال
تشنه در این بیت بر عنوان مکتوب مرقوم بود چه بیست

ایامی اوج سعادت بدام ما افتد | اگر آرزوی به مقام ما افتد

و اظہار شوق و شغف بیش از پیش نموده جلالت تعظیم و احترام بجای آورده بحکام ولایت و بلدان
فرمایند مرقوم ساختند که در هر شهر و منزلی که سوکب همایون نزول سعادت فرماید حکام و اکابر
و اہالی آن دیار بشرف استقبال شایسته لوازیم خدمت و مراسم پیش تقدیر رسانیده سعادت
خدمت آنحضرت را شرف روزگار خود شناسند و منشوری که بخدمت آنحضرت نوشته بودند بکنیسه و رسک
تحریر آورد و نام دستور العمل بل دولت درایت گرد و حق شناسی و قدر دانی و مروت و مردمی
شاد و عیون نفیر زمین منشور اقبال ظاہر است نقل نشان شاہی که بخدمت آنحضرت نوشتند
فرمان همایون شرف تظافر یافت که ایالت پناه شوکت و سنگاہ شمس الایالات و اقبال محمدخان شرف الایالات
او علی تکوین فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنت ہرات و میر دیوان بانواع اعطای الطاق
شاہی سرفراز گشته بداند کہ مضمون واجب العرض آنکہ در نیوالا مصحوب کمال الدین شاہ قلی بیگ
برادر امارت پناه و اسطان شاملوراہ در گاہ دولت پناه فرستاده بود بتاریخ دو روز و ہشتم شہر محرم
رسیدہ بغضابین فرخندہ آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب توجیہ نواب کلان
سپہر کباب نور شید قباب گوہر دریای بادشاہی و کامگاری و روحہ چین آرامی فرماندہی جہانداری
نیر عالم افزو ز ایوان سلطنت و جلال سر و سرفراز جو بیار سعادت و اقبال شجرہ طیلبہ گلشن شوکت
و عظمت شجرہ خلافت و نصفت آفتاب عالم تاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت جہانداری
قد و وقبلہ سلاطین عدالت آئین ہمت و بہتر خواقین صاحب تمکین شہر یار عالی نسب تخت شہ
بادشاہ والا حسب ملک عدل گستری خان سکندر نشان چچاہ عالی نشان سلیمان تخت شہ
رسالہ صاحب سعادت و تقویہ ہمتانادہ خداوند تبارخ و تخت صاحب قران عالم اقبال و تخت نور

در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشید و شود و هر یک از امرای مذکور در روزهای آن شب و در آن شب
پیشکش نمایند که سه اسپ خاصه آنحضرت باشد و به امیر عظمی محمد پسر امیر قزاق و او به فتح و دیگر ایام
مخصوص به کس الاثقی باشد و بنده و نه اسپ تمامی را از نظر خسته اثر گذارند و نگارنمایند که کدام کدام
اسپ از نو اسپ کامیاب است و هر یک کفیل ازین قرار یافته باشد که نهران و قلعه و میر باشد
بگویند که آن حکایت هر چند بنماید الاثقی جوان بود و بنحو آرزو بود و به دستم که تیره باشد مال از
کتاب ظفر انساب مسرور و از دروازه نهایت تمجیدی و طبعی است و اور بند و بی بی نعمت
را که از گروش روزگار ناموار بقدر خیار دارند بدلداری و شکر برگی که درین نوع اوقات الاثقی و بی بی
مسرور گردانند و این دستور هر وقت منظور باشد تا بجنسور باشد بعد از آن آنچه الاثقی باشد
از جناب ماحمول خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حاصله و پالوده که از نند و نبات تلخ نموده
باشند و مرابای متنوع و شیشه خطای خاصه که گلاب و شکر و عنبر اشیت حیرت انگیز است
و حکایت بعد از مهمانی و خدمت مذکور و خاطر از ولایت آنجا بیخ نموده به اساطنت سرات
هر که رفیق و ملازم بوده باشد و قیقه از وقایع خدمت و ملازمت نامرئی نگارند و چون در و از
فوتی ولایت مذکور رسد آن ایالت پناه یکی از ائمه کاردان خود در خدمت فرزند پادشاه
سعادت یار گذار و که از شهر خدمت آن فرزند خیردار باشد باقی اشکر ظفر است و نشه و ولایت سعادت
از پاره و یکدی و خیره تاسی هزار کس که بشمار صحیح رسد از ملازمان کوئی آن ایالت پناه آنرا همراه
بر داشته استقبال نمایند و چادر و سا بمان و اسباب ضروری که از شهر و استر قطار همراه بروند
اردوی آراسته بنظر سعادت اثر آن پادشاه در آید چون بلازمست آنحضرت در فرزند گزینش از جمیع
انب و اعیان بسیار رسانند و در همان روز که بلازمست ممتاز گردید و به شکر و وقایع
آن ایالت پناه به سر روز در آن منزل مقام کنند روز اول جمیع اشکر بال پناه
بن خواب زمزمی و در ایشهای مشعده می و خوانی باشد مخلص سازد و شمع را
بالا پیش مجلس بیدار و به نظر از اشکر بال و ملازمان دو تومان تیریزی خرج ایوم بیدار و طعامها و الاثقی

و بشیر خیر کرده باشند و از زبان دخترش دانسته باشد کامل نموده جهت آنحضرت مینمستاده باشد
 و جهت مقربان مجلس علی و دیگر ملازمان فرود ارسال مینموده باشد و آنچنان قرار دهد که در
 در هر تازان و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای به صفای لطیف سفید و نقش و سائبانها
 اطلس و مخمل در کارخانه دیلم و سنج کارخانهای ایشانرا مرتب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه
 خدمت آن دویتا باشد و چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت کلاب و آب لیمو
 خوش طعم ساخته و بر روی سر و کرده بکشند و بعد از شربت مرابای سیب مشکان مشک و بنده
 و انور و غیره باتانای سفید بدستوری که مقرر شد حاضر سازند و سعی نمایند که اثر به تمامی در نظران سلطنت
 در آید و کلاب و خنجر شویب و افغان نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با شربت مقرر وار و که میگشاید
 باشند و ایالت پناه قرآن سلطان و امارت مآبی جعفر سلطان و وزیرندان و اقوام خود را با هزار کس
 بعد از روز که آن پانصد کس رفته باشند با استقبال زیست در آن سید و وزیران مذکور شکران
 رنگ بیگ بنظر آورند و اسپان فوجاق قناری مقرر می دارد که بلا زمان خود بدهند که بیخ زینت سپاه
 سازد اسبب بهتر خوب نیست و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهد که
 چون این امر اجلازمست آنحضرت برسد زمین عورت بلب ادب بوسید و یکیک خدمت نماید و اگر کند
 که ملازمان در سر سواری و غیره با ملازمان و امرای آنحضرت گفت و گویی واقع نشود و هیچ وجهی از او
 آرزوی غمگین باد شاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امر از دور دور و در وقت خدمت کلاه
 و نوبت کنگ هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکهای محل قرار یافته باشد ترو نماید و کنگ خدمت
 در دست گرفته بومی که در خدمت باد شاه شود کسی خدمت نماید خدمت کند و آنچه نهایت ملاحظه
 منظور داشته محل آورد و بهر ولایت که برسد همین فرمان را ایوالی انوالایت نمود و مقرر داد
 امیر خدمت نماید و معانی بدین دستور نظمو آورده که مجموع طعام و جلاده و اشرب کمتر از یک هر دو
 طبق نباشد و خدمت ملازم آن سلطنت پناه تا مشوره مقیس معنی منزکی به آن ایالت پناه تعلق
 و چون امرای مذکور بلازمست رسید و هر روز یکبار در دو سبت طبق طعام بر آن که لایق خواندند ایشان

میانه ایشان یک تیر بر تاب بود و پادشاه ایالت پناه پیش رفت انکاس نماید که با پناه و آن سبب بود
 نیانند اگر قبول کنند در ساعت بانگ زد و فرزند پناه خود را از اسب پیاده ساختند و پناه
 روانه گردید و آن فرزند رکاب آن پادشاه سلیمان با رگه ای رسید و خواست جز است و است
 آنچه مقدور باشد نظهور آورد و فرزند فرستاد پناه اول آنحضرت را معذور کرد و دست پادشاه
 را بوسه داد و فرزند را مشوجه ایاری سازد و مستوجبه رود می خود و متقار و منتهی مقرر شد
 و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه پادشاه را که از پادشاه سخن و حکایتی
 از فرزند استوار شد استفسار نمایند آن فرزند بواسطه حجاب جواب پناه که با پناه تواند داد
 آن ایالت پناه جواب لائق عرض نماید و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را همالی نماید و بدین
 و چون چاشنگاه نزول فریادش کمال سعیده شد الوان بدین ماحضه مجلس نشست آئین
 آورده و بین الضلواتین بکزار و دو بیست طبق طلسم الوان به طبقاتی شدی که مشهور است
 بچرخانی و دیگر طبقات چینی و طلا و نقره و سر و شهابی طلا و نقره بر روی خوانها نهادند مجلس
 آورد و بعد از آن مریات لذیذ آنچه ممکن باشد و جلاد و دیالود بکش بس گفت اسب پناه
 عیار از طوائف فرزند از حنجره نمود و جامهای مملی و طلسم پویشانید بنگ نصب بشی ابریشمی
 مریخ مملی متشش بنگ سفید مریخ مملی سرخ و تنگ سیاه مریخ مملی سبز بنگ سیاه باید که حافظ ساپ
 قاق و مولانا قاسم قانون استاد شاه محمد سرنامی و حافظ دوست محمد ثانی و استاد یوسف
 و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خوان پنداری
 نغمه ترنم پیرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و کس که قابل آنجلس تواند بود در خدمت
 نزدیک بوده باشند که بوقت طالب حاضر کردند و لغات نجسته ساعات ایشان را
 نگفته داشته باشد دیگر شکار و بازه چرخ و باشد و شاهین و بجزی و آنچه در سبک
 فرزند و ایالت پناه و اولاد او بوده باشد شکست نمایند و ملازمان ایشان را تمام حاضران را
 از هر جنس و بهر رنگ علی و علی و فرزند آنجلس الوان مملی و چادر او که کلان تیره طایف پناه

بستری که برقرار شده باشد بر سر برآه نماید و این ملوکانه بدار و کزبان تجسین آن گویا باشد و افزون
 بگوش خالیان رسد و تفصیل اشکرا نشان داد و روان درگاه نماید و مبلغ دو هزار پانصد تومان تبریزی
 در ایالت سرکار خواجه شریفیه که در دار السلطنت مذکور میرسد باز یافت نموده و در ضروریات
 نماید و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بهت بجان داشته نظر مور آورند از منزل مذکور تا شهر
 چهار روز بماند و هر روز معانی طعام بدستور روز اول یکشد باید که در هر معانی اول عظام آن ایالت
 مانند چاکران و خدمتگاران که خدمت بیجان لبه آداب ملازمت بجا آورند و در خدمت ایشان که
 با شاه که بدیه ایست از بدایمی الهی همان مانده در خدمت آنچه نهایت ترقی باشد بجای آورند
 و تقصیر نمایند که هر چند انواع جانپاری و خون گری نسبت بانحضرت بتقدیر سائنند پسندیده
 خواهد بود و چون فردا بشهر خواهد رسید مقرر دارد که امروز باغ عید گاه به خیابان چادر باس
 درون اطمینان قرمزی میاید که پاس طیب و بالا انتقال اصفهانی که درین ایام تمام داده و عرض
 بود و کرب و بند و ملا حظه نمایند که هر جا خاطر خاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر کل زمین که در روز
 و ایالت اقلیاز و زشته باشد رضا جوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم و در پسند
 نهاد و حقائق آرد و عرض نماید که آن اردو و اسباب و لشکر تمام از نواب کامیاب است و خود
 راه و کوچ و بیدم خاطر اشرف را بهمنزانی که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و از منزل مذکور
 فردا بشهر خواهد آمد بخدمت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گرامی شود و صباح آن فرزند اعزاز
 را بخدمت استقبال منزل بیرون آورد و سر و پای که نوروز پار سال بدان فرزند ارسال داشته بود
 پوشانده یکی از ریش سفیدان ایالت نکلو که پسندیده و مستعدان ایالت پناه باشد در دار السلطنت
 مذکور گشته فرزند مذکور را سوار کنند و در وقت توجیه بشهر ایالت پناه قراق سلطان را و در وقت
 نواب دارد و چادر و شتر و اسب گذارد که چون فردا نواب کامیاب سوار شود و بدارد و پیشتر کوچ کند
 و ایالت پناه مشا را بیدر قه باشد چون فرزند از شهر بیرون آید قدشمن نماید که جمیع شکران ایالت
 مقرر سوار شده متوجه استقبال شود و چون نزدیک آن یا شاه خطبت و شگاه رسد خیاخیا

در آن مشوق غمناک بن تعبیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهی ایشان بنام نوباندر تمام
 پارباغ و حمامات دیگر استغفید و پاکیزه سازد و بکلاب و مستک نه شود کند که هر گاه میل فرمایند
 حال سایش باشد روز اول فرزند لطعام و از مهمانی نمایند و چون ایشان بفرست متوجه
 خواب شوند اول آن ولایت پناه خود بدان دستور نماید همان کند که تا جویند بدست و چون
 بشهر در آیند همان روز عرفه داشت کند روانه درگاه گرداند که متفر شد که عزت بدین
 طلائع و از سلطنت هرات مروی خوشنویس صاحب وقوف همین نماید که از روزی که آن پادشاه
 با استقبال نتانند تا آن روزی که بشهر در آیند روز نایب منفع نوشته به ثبت و مهر آن ایالت پناه برسان
 و جمیع حکایات و روایات بدو نیک که در مجلس ششست گذرد و بتکرار گرفته بدست همه آن روانه ارگاد
 معنی گرداند که بر جمیع اوضاع نواب جایون مارا اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین
 دستور باشد که طعام و حلاوه و شیر و میوه سه مرتبه تطبیق کشید و بران ضروری مذکور بدین دستور
 سر راه نماید اول پنجاه چادر و بیست ساسان و چادر بزرگ لایته که جهت خاصه ترتیب نموده
 عرض کرده بود با و از ده زوج قالی و دو از ده درختی و بیست درختی و بیست زوج قالی پنج درختی
 و ده قطار ماهی و بیست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر طباق و دیگرها تمامی با سر پیشکش
 سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشند و قطار استرود و تقویر و زوجهانی خود پیشکش نماید و امرای
 مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند برین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکبار و پانصد طبق بکشند
 و سه اسب و یک قطار اشتر که آن ایالت پناه روز اول دیده و پسندیده باشد پیشکش نماید و حاکم
 غمر مالی و قوچ و کوسو در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باختر و در جام مهمانی کند و حاکم خائف در شیر
 لالت در محل سرای فرماد که پنج فرسخی مشهور است مهمانی نمایند سهول شرح
 در آن موکب معنی نبواتی هرات نزول سعادت فرمود ایچ شاهی فرستاده
 در اظهار اشتیاق و خوشیهای شاه مرحوم مغفور این عزیمت مصمم
 گشت و خاطر ملازمان را با سعادت از ترود و تفرقه بجهت و امر امیدگی فرین گردید و بوزم جزا